

افسسیان ۴، ۲۲ تا ۳۲ تن آدمی شریف است به جان آدمیت. نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. (سعدی)

شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود، آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبده دستخوش فساد بود، از تن به در آورید. 23 باید طرز فکر شما نو شود، 24 و انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در پارسی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد.

25 پس، از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گوید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم. «26 خشمگین باشید، اما گناه نکنید:» هگنارید روزتان در خشم به سر رسد، 27 و ابلیس را مجال ندهید. 28 دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به



تن آدمی شریف است به جان
آدمیت نه همین لباس زیباست

کار مشغول شود، و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد.

29 دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را برآورده، شنوندگان را فیض رساند. 30 روح قدّوس خدا را که بدان برای روز رهایی مهر شده‌اید، غمگین مسازید. 31 هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید. 32 با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید.

یکی از آشنایان ما آرزو داشت مهماندار هواپیما شود. او دو مصاحبه ی اول را با موفقیت پشت سر گذاشته بود و به مرحله ی سوم و آخر رسیده بود. به گفته ی بیشتر کسانی که از این روند خبر داشتند، این گفتگوی آخر فقط یک تشریفات ساده بود و استخدام تقریباً قطعی به نظر می رسید. این مرحله ی آخر هم خوب پیش رفت، تا اینکه آخرین سؤال مطرح شد: «آیا خالکوبی دارید؟» آشنای ما واقعاً یک خالکوبی بسیار کوچک روی بازویش داشت. و همین تعیین کننده بود. آن شرکت هواپیمایی به هیچ کارمندی با خالکوبی اجازه ی کار نمی دهد، هر قدر هم که کوچک باشد. با این سؤال کار تمام شد و او آن شغل را به دست نیاورد.

تا امروز، قواعد پوشش و ظاهر در محیط کار بسیار جدی گرفته می شود. پزشکی که روپوش سفید به تن دارد، باید نشان دهد که توانایی کمک پزشکی دارد. ظاهر مشاور بورس با کراوات و ساعت رولکس باید این تصور را ایجاد کند که او به خوبی از عهده ی امور مالی برمی آید. و آتش نشانی که لباس قرمز پوشیده و بازوهای ورزیده دارد، باید نشان دهد که می تواند جان انسان ها را نجات دهد. و همین طور ادامه دارد. ظاهر آدم ها بر نظری که درباره ی آنها داریم تأثیر می گذارد. با این حال، ظاهر همیشه بازتاب واقعی فرد نیست. گوته در «فاوست» از زبان مفیستوفلس چنین می گوید: «حتی اگر کلاه گیزی با میلیون ها حلقه ی مو بر سر بگذاری و پا بر کفش هایی به بلندی یک پلکان تا آسمان، باز هم همانی می مانی که هستی.»

عیسی نیز در سخنانش بارها به باطن اشاره می کند و نه به ظاهر. برای مثال، او به فریسیانی که بر احکام طهارت خود پافشاری می کردند می گوید: «آنچه از درون انسان بیرون می آید، انسان را نجس می سازد.» پولس در اینجا در نگاه اول رویکرد دیگری دارد. به گفته ی او، ما مسیحیان باید لباسی بپوشیم که با مسیحی بودنمان همخوانی دارد و درست مانند روپوش پزشک و لباس قرمز آتش نشان، نشانه ی هویت و توانایی ماست. در برابر این ظاهر بیرونی مسیحی بودن ما، هویت درونی مسیحی بودن ما قرار دارد. و پرسش این است که آیا میان این دو تضادی هست یا نه؟

پیش از هر چیز باید بگوییم که هر تلاشی برای اثبات مسیحی بودن در زندگی عملی، به طور طبیعی به شریعت گرایی می انجامد. ما نمی توانیم ایمانمان را اثبات کنیم. همین و بس!

اما البته تضادی هم وجود دارد: انسان نو در مسیح به طور طبیعی با انسان کهنه در ستیز است. پس ما دو هویت داریم که با یکدیگر در رقابت و نبردند. زیرا هویتی که از جسم ما، از تجربه هایمان و اغلب از فرهنگمان سرچشمه می گیرد، درست نقطه ی مقابل طبیعت مسیح است. این هویت، خود را برای

دیگران فدا نمی‌کند، بلکه در پی نفع خویش است. در پی این است که چگونه دیگری را فریب دهد، گول بزند یا او را تحت تاثیر قرار دهد. ما این طبیعت را به‌خوبی می‌شناسیم. این طبیعت در جامعه‌ی ما و نیز در زندگی شخصی‌مان زنده و فعال است. اغلب در درون ما خود را پنهان می‌کند، به‌طوری که گمان می‌کنیم درست در راه صحیح هستیم و در نبردی به‌ظاهر عادلانه با شرارت. در همین حال، بیش از پیش به گرداب جسم خود کشیده می‌شویم. در جامعه‌مان، روزبه‌روز قطبی‌شدنی شدیدتر می‌بینم که در آن هر کس گمان می‌کند درست در طرف «درست» ایستاده است. مردم بر اساس دیدگاه‌های سیاسی، فرهنگ یا خاستگاهشان در دسته‌بندی‌ها جای داده می‌شوند. و هیچ مصالحه‌ای در کار نیست، چون هر کس گمان می‌کند «حق» با اوست. با دیگری می‌جنگند، تا آخرین نفس. در کلیساهای ما نیز تا حدی این گرایش دیده می‌شود. ما از جهان‌بینی‌ها و تأثیرات دنیای خود بی‌تأثیر نمی‌مانیم و متأسفانه این احساسات اغلب به جماعت و کلیسا نیز راه می‌یابد. از چپ و راست خواسته‌هایی مطرح می‌شود. عده‌ای می‌خواهند کلیساهای قدیمی و زیبا را با بهترین آکوستیک به سالن‌هایی برای کنسرت‌های پرسروصدای راک تبدیل کنند. عده‌ای دیگر می‌خواهند به قرون وسطی بازگردند. چقدر هشدار رسول در اینجا ضروری است: انسان نو را در مسیح بر تن کنید! این بدان معنا نیست که اکنون فهرستی کامل از احکام تهیه کنیم که ما مسیحیان چگونه باید زندگی کنیم. اما قطعاً بدین معناست که آگاهانه به سرچشمه‌ی خود بنگریم. یعنی به خودِ مسیح. وقتی او خود را به ما می‌بخشد، خود را به‌تمامی به ما می‌بخشد و ما را با وجود خویش در بر می‌گیرد. لباس سفید تعمید دقیقاً نماد همین است: هویت من با مسیح پوشانده و در بر گرفته می‌شود. این پیش از هر چیز، کاری است که تنها از جانب مسیح آغاز می‌شود. اما تا عمق وجود انسان نفوذ می‌کند و او را دگرگون می‌سازد.

عنوان بزرگی که پولس رسول بر همه چیز می‌نهد، نو شدن روح و ذهن ما بر اساس فکر مسیح است. این نقطه‌ی آغاز است، یعنی آنچه در درون رخ می‌دهد. اما از آنجا پیش می‌رود و امور بسیار عملی زندگی ما را لمس می‌کند. نخستین مورد، راستی است. می‌دانیم که سقوط انسان با یک دروغ آغاز شد. پس هرگاه دروغ بگوییم، از شیطان دور نیستیم و هرگاه راست بگوییم، از خدا دور نیستیم. سپس پولس از خشم سخن می‌گوید. به گفته‌ی پولس رسول، خشم این توان را دارد که به ابلیس مجال عمل دهد. این را نیز به‌خوبی می‌شناسیم. وقتی تلخی در دل لانه کند، مانند سرطان گسترش می‌یابد و تمام زندگی را نابود می‌کند. پولس می‌پذیرد که خشم گاهی اجتناب‌ناپذیر است. اما پندی مشفقانه می‌دهد: نگذارید خشم در دلتان لانه کند؛ یعنی اجازه ندهید خورشید بر خشمستان غروب کند و دامنه‌ی آن در افکارتان پیوسته گسترده‌تر شود. سپس پولس از زندگی گذشته‌ی مسیحیان آن زمان سخن می‌گوید که بی‌شک در میانشان دزد هم بوده است. اینان اکنون باید به جای دزدی، نیکی کنند تا به دیگران کمک شود. احتمالاً در اینجا نخستین نشانه‌های خدمت دیاکونی، یعنی خدمت به نیازمندان، را می‌بینیم. در بقیه‌ی سخنان، تأکید کاملاً بر کلماتی است که بر زبان می‌آوریم. مارتین لوتر در تفسیر خود، چنین سخنان بیهوده و فاسدی را به آروغ تشبیه کرده است. همان‌طور که آروغ بوی بدی پخش می‌کند و در نهایت به هیچ نمی‌انجامد، کلماتی هم که از اعماق جان انسان برمی‌خیزند و جز فضای بد چیزی پدید نمی‌آورند، چنین‌اند. آنها فقط به تباهی می‌انجامند. کلام خدا در تضاد شدید با آنهاست. کلام خدا حیات می‌آفریند و برای شنوندگانش فیض به همراه دارد. این هشدار جدی از سوی پولس است که می‌گوید درست همین سخنان ما می‌تواند روح‌القدس خدا را آندوهگین سازد. از تجربه‌ی انسانی نیز می‌دانیم که کلمات چقدر می‌توانند زخم بزنند. یک کلمه‌ی نامهربان می‌تواند مانند مشی به شکم باشد و احساسات ما را جریحه‌دار کند. به زبان پولس: روح‌القدس نیز عمیقاً آندوهگین می‌شود وقتی معبد او، یعنی خودِ تو چنین سخنانی بر زبان می‌آورد.

در همه‌ی این موارد، پولس بارها و بارها به مسیح بازمی‌گردد. مسیح نقطه‌ی جهت‌یابی ماست که خود را با آن تنظیم می‌کنیم. همان‌طور که عقربه‌ی قطب‌نما همیشه رو به شمال است، زندگی من نیز اکنون رو به مسیح تنظیم شده است. و هرگاه احساساتم مرا منحرف کند، می‌گذارم او بارها و بارها مرا دوباره در جهت درست قرار دهد. پس وقتی پولس از لباس نو سخن می‌گوید، از دیدگاه مسیح سخن می‌گوید. و از دیدگاه مسیح روشن می‌شود که ما که هستیم و هویت ما در اصل چیست. در هیچ جای دیگری چنین خوب روشن نمی‌شود که ما که هستیم، مگر در جایی که خدا ما را به‌عنوان یک شخص جدی می‌گیرد و برای همین شخص، دورترین راه ممکن را می‌پیماید تا ما را نجات دهد. راه عیسی، فداکاری کامل برای شخص توست! برای تو! خدایی هست که با محبتش ثابت می‌کند به‌تمامی برای توست. بی‌کم‌وکاست! این سرچشمه‌ی هویت ماست. اما پولس نیز به‌خوبی می‌داند که انسان کهنه با ویژگی‌های طبیعی‌اش تا روز داوری همچنان وجود دارد. و به همین دلیل، پوشیدن مسیح یک تصمیم آگاهانه نیز هست. و این می‌تواند تصمیمی کاملاً آگاهانه باشد که سراسر زندگی مرا شکل می‌دهد. زمانی که دوره‌ی کارآموزی کشیش را می‌گذراندم، کشیش سرپرستم یک بار به من گفت: «وقتی ردای شبانیت را می‌پوشی، این چیزی بیش از تعویض لباس است. این عملی آگاهانه است که انجام می‌دهی. با این کار نشان می‌دهی که شخص خود را کنار می‌گذاری، مسیح را در بر می‌کنی و به جای او سخن می‌گویی.»

و دقیقاً همین برای همه ی ما مسیحیان رخ می‌دهد، هر بار که به جلسه ی عبادت می‌رویم، کلام خدا را می‌شنویم و شام خداوند را دریافت می‌کنیم. با لباس‌های کهنه‌مان وارد می‌شویم و آنگاه دوباره مسیح را بر تن می‌کنیم. مسیح را در درون خود دریافت می‌کنیم و او را اکنون آگاهانه به درون جهان می‌بریم. این تصمیمی آگاهانه است که سراسر زندگی را در بر می‌گیرد. البته ما بارها در موقعیت‌های مرزی میان انسان کهنه و انسان نو گرفتار می‌شویم، جایی که نمی‌دانیم کدام تصمیم درست است. یا جایی که تحت تأثیر احساسات قرار می‌گیریم و برخلاف طبیعتمان در مسیح عمل می‌کنیم. اما درست در همین نقاط روشن می‌شود که چرا ما به‌عنوان کلیسا وجود داریم و چرا لازم است بارها و بارها به ردای گرم خداوندمان عیسی پناه ببریم و بگذاریم او ما را بپوشاند. آمین.